

نوشته: النا رادولسکو Eiena Radulescu\*

ترجمه: محمد علی صوتی دکتر در فیلولوژی از دانشگاه بخارست

## پایان زندگانی اسکندر

آیا اسکندر مقدونی به قتل رسیده بود؟

يك دوروزی پیش و پس شد، ورنه ازدور سپهر  
برسکندر نیز بگذشت آنچه بر دارا گذشت

شخصیت اسکندر کبیر و فتوحات درخشان نظامی وی تأثیر شگرفی بر  
نویسندگان هم عصر و نسلهای بعد از وی گذاشت تاریخ نویسان دسراسر ادوار  
تاریخ، باشیفتگی به عظمت این کشور گشای مقدونی و حکمران دوران باستان،  
اوراق بی شماری از کتابهای خود را به شرح احوال وی اختصاص داده اند .  
با اینکه زندگی پر جنب و جوش و کوتاه اسکندر مقدونی باریزه کاریها و  
جزئیات تمام به نگارش درآمده، ولی چگونگی مرگ وی در سن کمتر از سی و  
سه سال، هنوز از اسرار تاریخی به شمار می رود. آیا این نابغه لشکر کشی به  
مرگ طبیعی درگذشت و یا اینکه قربانی يك توطئه شد؟ متأخران در اکثر  
موارد، نظر نخست را که روایتی رسمی است و در طول ۲۳۰۰ سال معمول بوده،  
پذیرفته اند. با اینحال همه مورخان بر يك عقیده نیستند.

### يك جام شراب - يك فریاد درد آلود

اسکندر کبیر در بهار سال ۳۲۳ پیش از میلاد، مقدمات يك حمله نظامی را در بابل مهیا  
می کرد. یازده سال پیش از این تاریخ، سپاه وی از هلس پونت (داردانل امروز)  
گذشت و اکنون پس از گذشت يك دهه، اسکندر سرزمین بیکرانی را به زیر فرمان داشت .  
سواره نظام و پیاده نظام مقدونی مجهز بسلاحهای سنگین و مسلط به تعلیمات مخصوص (تاکتیک  
معروف فالانژ (۱) یونانی)، برای حمله به سرزمینهای عربی (۲) تجدید سازمان می شد .  
در طول تهیه مقدمات جنگ، فرمانروای مقدونی بناگاه بیمار شد و در ۱۳ ژوئن رخت از  
جهان بریست .

از مضمون بیشتر نوشته ها چنین برمی آید که مرگ اسکندر به دنبال بیماری سخت  
مالاریا حادث شده است . ولی در تاریخ نویسی عهد باستان، چه آنها که اعمال اسکندر را  
ارج نهاده اند و چه آنها که بر او خرده گرفته اند، این روایت مورد شك و تردید قرار گرفته  
است . پژوهش دقیق در منابع تاریخی کهن، شواهدی به دست می دهد که عکس این قضیه را بر  
ما ثابت می نماید.

\* این مقاله در مجله تاریخی Magazin Istoric سال پنجم، شماره ۱۰ (۵۵)، بخارست

اکتبر ۱۹۷۱، ص ۸۸ تا ۹۱ به چاپ رسیده است. Phaiantx - 1 Arsbia - ۲

فلوویوس آریانوس (۱) (مورخ سده دوم میلادی) که شرح لشکرکشی‌های اسکندر را نگاشته است، با نقل اسناد ومدارک چنین نتیجه می‌گیرد که اسکندر پس از شرکت در میهمانی خانه مدیوس (۲) به تب دچار شد. پلوتارک با توجه به همان منابع، می‌نویسد: اسکندر پس از یک شبانه روز شرابخواری بیمار شد. دیودور (۳) (سده یکم پیش از میلاد) و شاپوتونوس (۴) (در حدود سده دوم میلادی) نیز در اینکه بیماری ناگهانی اسکندر پس از یک عیش و نوش دراز مدت پیشامد کرد، تکیه کرده‌اند.

بنابر آنچه گذشت، نویسندگان عهد باستان در مورد چگونگی بروز بیماری اسکندر، تقریباً نظریه واحدی دارند ولی در مورد پی‌آمد آن باریک عقیده نیستند. گذشته از نوشته‌های مبهم ومتفاوت تاریخ نویسان، تعیین نوع بیماری نیز امکان پذیر نیست. بنا به نوشته برخی، اسکندر در فاصله دو بحران بیماری، قادر بود به گفتگوی دوستان خود گوش فرا دهد. (پلوتارک)، و یا اینکه با مدیوس به گفتگو پردازد. (آریانوس)؛ بیماری با تب شدید همراه بود (پلوتارک)؛ اسکندر قدرت تکلم خود را از دست داده بود (پلوتارک و آریانوس). دیودور جزئیات دیگری نیز افزوده: اسکندر پس از نوشیدن یک جام بزرگ شراب، فریادی از درد بر آورد دوستانش وی را بر سر دست به خوابگاهش بردند و بر بالین وی، نگران حالش بودند. بیماری بتدریج در جان وی ریشه می‌گرفت و حالش وخیم‌تر می‌شد و پزشکان از درمان او درمانده بودند.

ژوستینوس نیز همین توصیف را آورده: اسکندر پس از نوشیدن چند جرعه شراب، همانند ضربت خورده‌ای از درد بنالید. ضمن انتقال او به خانه‌اش، محتضر و نالان با زاری سلاخی می‌طلبید تا خود را از آن درد رهایی بخشد.

سپس ژوستینوس بدون پرده‌پوشی مینویسد، بیماری اسکندر مقدونی بیشتر یک توطئه جنایت‌آمیز شباهت دارد تا بیماری مالاریا و به همین سبب جان‌نشینان قدرتمند و صاحب نفوذ وی کوشش کرده‌اند تا آنرا اسرارآمیز و مبهم جلوه دهند. با این‌همه شایعه توطئه قتل اسکندر دهان به دهان گشت و تا سالها بعد همچنان رواج داشت.

### زهر پنهان در سم الاغ

نویسندگان قدیم روایت مسموم شدن اسکندر مقدونی را می‌شناختند. ژوستینوس آنرا پذیرفته است، دیودور و کورتیوس (۵) آنرا محتمل دانسته‌اند، آریانوس و پلوتارک آنرا مردود دانسته‌اند. با این حال، همه آنان این مطلب را که اسکندر در جریان یک ضیافت در خانه مدیوس بناگاه بیمار شد، نقل کرده‌اند.

حال باید دید مدیوس که بود؟ مدیوس از مردم تسالیا (۶) بود و بنا به گفته آریانوس، وی نزدیکترین کس به اسکندر بود و ترتیب دهنده میهمانی‌های مکرر و مجالس باده‌گساری و عیش و نوشی که به منظور سرگرمی اسکندر برگزار می‌شد. اسکندر در این زمان عمیقاً از

مرگ دوست خود هفایستیون (۱) غمناک بود و چاره‌ای جز فراموشی در شراب نمی‌یافت. در این مورد نوشته پلوتارک اقناع‌کننده به نظر می‌رسد: «چون روزی بمانند معمول سرمست شد و خواست سر بر بالین استراحت گذارد، یکی از سرکردگان، به نام مدیوس به خدمتش رسید و درخواست کرد به ضیافتی که او برپا ساخته است، برود. اسکندر دعوتش را اجابت کرد و تمام شب و فردای آن شب شراب خورد تا تب بروجودش مستولی شده».

مدیوس ازدوستان خوب یولاس (۲)، یکی از پسران آنتی‌پاتروس (۳) سردار برجسته سپاه مقدونی بود. یکی دیگر از پسران آنتی‌پاتروس، کاساندروس (۴) بود. وی با اینکه خواهر اسکندر را به زنی گرفته بود مگر اسکندر بود تا خانواده او را از بیخ و بن بر کند.

بنابراین حادثه مرگ اسکندر، مستقیم یا غیرمستقیم به خانواده آنتی‌پاتروس پیوند دارد بی‌جهت نیست که آریانوس (با اینکه نظریه قتل اسکندر را رد کرده است) چنین می‌نویسد: «من چیزهای دیگری را نیز در مورد مرگ اسکندر خوانده‌ام، مثلاً اینکه شاید آنتی‌پاتروس زهر برای آنان فرستاده باشد تا اسکندر را به قتل برسانند؛ و دیگر اینکه این زهر توسط ارسطو ساخته شده بود؛ چون وی بعد از مرگ کالیستس (۵) از اسکندر به هراس افتاده بود؛ بالاخره اینکه (به عقیده بعضی) این همان زهری است که به وسیله کاساندروس فرزند آنتی‌پاتروس به همین منظور درسم الاغی پنهان شده بود. همین روایت می‌افزاید که یولاس برادر کوچکتر کاساندروس زهر را به اسکندر خورانده بود؛ یولاس ساقی مخصوص سردار مقدونی بود که اندکی پیش از مرگ اسکندر از وی رنجیده بود. عده‌ای دیگر می‌گویند، مدیوس نیز در این توطئه همدست بوده، چون او بود که اسکندر را با اصرار تمام به میگساری واداشت».

از سوی دیگر پلوتارک با قاطعیت اظهار می‌دارد، اسکندر همواره به آنتی‌پاتروس و فرزندان وی سوءظن داشت، گذشته از اینکه یولاس، ساقی مخصوص خود را در تنگنا قرار داده بود، کاساندروس را به علت اینکه جرأت کرده بود آداب و رسوم پارسیان را به باد مسخره بگیرد، از خود رنجاند. (۶)

پلوتارک پس از آوردن داستانی مربوط به تهدید اسکندر چنین می‌نویسد: گویند این کلمات تهدیدآمیز چنان هراس در دل کاساندروس انداخت که سالها بعد از اینکه بمقام سلطنت

1 - Hephastion - 2 - Iollas - 3 - Antipatros - 4 - Cassandros

5 - Calisthenes : مورخ دربار اسکندر مقدونی که با رویه سیاسی اسکندر مخالف

بود و به علت شرکت در توطئه‌ای علیه وی، به زندان افتاد و در سال ۳۲۷ پیش از میلاد به مرگ محکوم شد.

6 - ... اسکندر به دودست خویش موهای سر او را محکم گرفت و سرش را به دیوار

کوفت... رک: پلوتارک، حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران، ۱۳۴۶، ج ۳، ص ۴۳۰. (مترجم)

رسید و تمام سرزمین یونان و مقدونیه را زیر سلطه خود درآورد، روزی که در شهر دلفی (۱) مشغول گردش بود و مجسمه‌ها را تماشا می‌کرد، ناگهان مجسمه اسکندر را در پیش روی خود یافت، همانجا لرزه بر اندامش افتاد، وی چنان از دیدار مجسمه به سرگیجه دچار شده بود که تا مدتی به حال طبیعی خود بازنگشت.

پلوتارک درباره زهر می‌نویسد: «گویند این زهر بمانند آبی منجمد بود و مانند شبنم لطیف آن را از سخره‌ای در نوناکریس (۲) گرفته بودند. این زهر را درسم الاغ می‌ریزند چون هیچ ظرفی تاب مقاومت آنرا ندارد، چه از شدت برودت و زنده‌گی زهر از هم میپاشد.» مسلماً «علت از بین رفتن اسکندر شجاعت دشمنانش نبود، بلکه پیمان شکنی نزدیکان و خیانت زیردستان وی باعث هلاک وی شده. ثوستینوس با این عبارت، بی‌پرده آنتی‌پاتروس را متهم به تمهید و اجرای نقشه توطئه می‌نماید. این مورخ نخست چنین برهان می‌آورد که آنتی‌پاتروس از مرگ دوستان بسیار نزدیک خود و حکام ایالات که به دستور اسکندر به قتل رسیده بودند، هراسناک بود. دوم اینکه آنتی‌پاتروس به خوبی از تنفر اسکندر نسبت به وی آگاه بود و می‌دانست که فرمانروای مقدونی وی را شخصی نالایق می‌شمارد. گذشته از اینها از المپیاد رنجیده خاطر بود؛ چون مادر اسکندر باروشی منظم او را به بدنامی کشانده بود. دست آخر، فراخواندن آنتی‌پاتروس از مقدونیه به شرق ممکن است چنین تعبیر شده باشد که عدم رضایت اسکندر به حد نهایی رسیده است. همه این انگیزه‌ها ممکن است آنتی‌پاتروس را بر آن داشته باشد که با کمک فرزندان و مدیوس مقدمات مسمومیت اسکندر را فراهم بیاورد. دیدور ضمن بحث درباره شرکت آنتی‌پاتروس در این توطئه، اضافه می‌کند که قتل فیلاتاس (۳) و پسرش پارمنیون (۴) که هر دو از بزرگان لشکری بودند (۵) نزدیکان اسکندر را سخت به وحشت انداخته بود. کاساندروس از کسانی بود که با اعمال اسکندر مخالف بوده وی پس از آنکه به سلطنت رسید، مادر اسکندر را بکشت و خانواده او را از میان برداشت (۶) و شهر تب (۷) که به علت مقاومت در برابر اسکندر ویران شده بود، «بادقت هر چه تمامتر» از نو بنا کرد.

### آنتی‌پاتروس سلسله جنیان توطئه

بی‌شک به آسانی می‌توانیم روایت رسمی و عام را درباره مرگ اسکندر بپذیریم و همه نظریه‌های دیگر را بدون تعمق در این باب، رد کنیم. با این همه تردید نویسندگان عهد

۱ - Delfi      ۲ - Nonacris : نام کوهی واقع در منطقه پلوپونز  
Peloponnes (در جنوب یونان امروز) و نیز رکه: Lexikon der Antik, Munchen 1972

Der Kleine Pauly زیر Nonakris. (مترجم)

۳ - Philotas      ۴ - Parmenion

۵ - فیلاتاس بدنبال رهبری توطئه نافرجامی علیه اسکندر دستگیر و محکوم به مرگ شد و پسرش پارمنیون نیز به سرنواشت پدر دچار شد.

۶ - در سال ۳۰۹ پیش از میلاد، به دستور کاندروس آخرین اعضای خانواده اسکندر یعنی پسر و همسر وی، رگسانا به قتل رسیدند.  
۷ - Theba

باستان را براینکه شاید اسکندر قربانی يك توطئه شده باشد ، نمی توان نادیده گرفت . ازسوی دیگر می دانیم کوششهای دیگری برای از میان برداشتن اسکندر صورت گرفته بود (کوششهای فیلو تاس در ۳۳۰ پیش از میلاد و تباری نگهبانان در ۳۲۷ پیش از میلاد) .

کدام حوادث تاریخی می تواند وجود يك توطئه را به رهبری آنتی پاتروس مسلم کند؟ آنتی پاتروس قدرتمندترین مقام حکومتی را در دستگاه رهبری اسکندر دارا بود و بر همه سرداران نظامی تفوق داشت . او که دانشمندی باهوش بود ، حتی در زمان فیلیپ دوم ، پدر اسکندر (۳۵۹ تا ۳۳۶ پیش از میلاد) برتری خود را بر دیگران نشان داد و به همین سبب فیلیپ دوم مأموریت های نظامی و سیاسی مهمی به او واگذار کرد . وی از دوستان ارسطو و ایسوکرات (۱) (۴۳۸ تا ۳۳۸ پیش از میلاد) بود و با آنان مرتباً در مکاتبه بود . نامه های وی که در دو مجلد گردآوری شده ، گذشته از اینکه تاریخ لشکر کشی به ایلیریا (۲) را شامل است ، بهر حال از موارد ادبی بشمار می رود .

پس از کشته شدن فیلیپ دوم ، آنتی پاتروس درسلك نزدیکان اسکندر درآمد . اسکندر با اعتماد به وفاداری وی ، مهمترین مأموریت موجود را در زمان تهیه مقدمات لشکر کشی به مشرق ، به او واگذار کرد بدین معنی که مهار حکومت را در زمان لشکر کشی اسکندر به شبه جزیره بالکان در دست داشت و در زمان حمله اسکندر به آسیا ، حاکم مقدونیه و فرمانده نظامی اروپا بود .

با توجه به آنچه گذشت ، چنین می توان برداشت که رابطه دوستانه بین اسکندر و آنتی پاتروس تا واپسین دم بدون تکدر خاطر پای برجا بود . با این حال از نوشته های آن زمان چنین برمی آید که ناگهان بین این دو دولتمند ، آنچنان عدم تفاهمی ایجاد شد که به تنفر انجامید .

نویسندگان عهد باستان به دو صورت انگیزه این عدم تفاهم را بیان کرده اند . برخی علت این اختلاف را دشمنی دیرین میان آنتی پاتروس و المپیاد ، مادر اسکندر دانسته اند . بنابه روایت آریانوس ، آنتی پاتروس و المپیاد هر يك در مکاتبات پر خاش آمیز خود به اسکندر ، متقابلاً دیگری را «مصر قلمداد می کرد» : آنتی پاتروس از جاه طلبی المپیاد شکایت داشت که بنابه خلق و خوی خود علاقمند بود در همه امور دخالت کند . المپیاد نیز از خود چنین دفاع می کرد که آنتی پاتروس مبهوت جاه و جلال خود شده و یاد ندارد که این همه را مدیون چه کسی است و بدین جهت خود را مستحق می داند که نقش اول را در اداره مقدونیه و سراسر یونان بهمه داشته باشد .

مورخان دیگر را عقیده بر این است که این چنین تفتین ها نمی توانست سبب اختلاف بین اسکندر و آنتی پاتروس باشد ، بلکه مسائل عمیق تری که منتج از رویه سیاسی اسکندر در مشرق زمین بود ، باعث روی گردان شدن آنتی پاتروس از فرمانروای خودش . آنتی پاتروس بعنوان مذاق آریستوکراسی و اشرافیت مقدونیه با سیاست اسکندر در مورد اقتباس آداب و رسوم ملل تحت تسلط موافق نبود و این امر را توهینی به ملتش و به شخص خودش می شمرد و ازسوی دیگر

بمنوان دوست ارسطو خود را مدیون احساس می کرد تا فرهنگ یونان را حفظ کند. گذشته از اینها آنتی پاتروس عمیقاً تحت تأثیر قتل فیلو تاس و مخصوصاً اعدام بدون محاکمه پارمنیون ، همرمز دیرین خویش واقع شده بود . هنوز خاطره این کشتارها از یاد نرفته بود که داماد آنتی پاتروس بمرگ محکوم شد. سپس اسکندر فرمان داد تا آنتی پاتروس قدرت را در مقدونیه به کراتروس (۱) واگذار کند و به بابل بشتابد.

آیا اسکندر از جانب کسی که در مقدونیه صاحب نفوذ بود و ضمناً با عقاید و رویه سیاسی وی مخالف بود ، احساس خطر می کرد ؟ پلوتارک عقیده داشت که اسکندر از آنتی پاتروس و فرزندان وی درهراس بود . احتمالاً سردار پیر پس از دریافت فرمان اسکندر مبنی بر عزیمت به بابل ، سر نوشت پارمنیون را به خاطر آورده بود ؛ ولی این بار او بود که نخستین گام را برداشت .

آیا واقعاً برداشته بود ؟

Crateros - ۱

نوشته اقبال یغمائی

از کتاب طرفه‌ها

## کینه توزی ژوزفین

ناپلئون بناپارت با اینکه مرد رزم بود و از همنشینی و همصحبتی با زنان دوری می کرد ، به ژوزفین نخستین همسرش علاقه بسیار داشت ؛ و پس از اینکه به سببی از او جدا شد مدتها همچنان به یاد وی بود . در اولین عید پس از متارکه زناشویی ، ناپلئون يك سرویس کامل از چینی‌های معروف کارخانه «سور» را که صد و پانزده پارچه بود ، و به مناسبت پیروزی ناپلئون بر مصر ، نقوش زیبایی از مناظر گوناگون این سرزمین بر آنها نقش شده بود ، به هدیه برای ژوزفین همسر سابقش فرستاد . ژوزفین که زنی مغرور و سرکش و کینه خواه بود به بی‌اعتنائی تمام ظرفها را گرفت ، و در اتافی متروک انباشت . پس از اینکه ناپلئون در جنگ واترلو از ولینگتون سردار انگلیسی شکست خورد ژوزفین به نشانه انتقامجویی و توهین ، آن ظرفهای زیبا را برای ولینگتون رقیب ناپلئون فرستاد .

این ظرفها اکنون در موزه لندن جای دارد .